سخنرانی مسجدالنبی قزوین ربیع الاول جلسه 6

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ للهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ.

شب جمعه است و فردا ما ميهمان امام زمان ارواحنا فداه مي‌باشيم.

نَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهَتْ رِكَابِي

و ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَاد

مقتضی است به طمع این که فردا پذیرایی بیشتری از شما بشود، امشب عرض ارادتان به ساحت ولایتش به نسبت شب‌های گذشته، بهتر و پرشورتر باشد.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ

وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(هذا نَذيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولى) [1]

مقامات عالیه این پیغمبر9 فوق عقول ما است. نه تنها فوق عقول ماست، نه تنها ما نمي‌توانيم به شاهبِ قدس و مقام عالی این پیغمبر9 پی ببریم، حتّی انبیاء هم نمي‌توانند؛ و این بیان، جزاف و گزاف نیست. این مطلب دلیل عقلی دارد. البته بیان دلیل عقلی‌اش از حوصله این مجلس خارج است. زیرا که اکثریت حضّار محترم، اطّلاعات علمی حَکَمی و منطقی ندارند و اگر من آن را مطرح کنم، برای اکثریّت قابل فهم نیست و تضییع وقت خواهد بود. ولی بدانید این جمله‌اي که عرض کردم، به دلایل منطقی و عقلی مستدلّ است.

انبیاء هم در مقامات این بزرگوار حیرانند. ایشان آیتِ الله است. «الله» را که الله ميگویند، به حکم روایاتی که در بیان اسماء الهیه وارد شده است، چنین ميگویند. چون ائمه ما: انواع مفصّلی از علوم را بیان کردهاند که یکی از آنها «علم الاسماء» است، یکی «علم الحروف» است و یکی هم «علم نقطه» است. اینها علومی است که بعضي از آنها به گوش اغلب شما نخورده است.

در علم اسماء الهیه، ميگویند: «الله» را الله نامیدهاند، برای این که تمام ممکنات نسبت به ذات او مُتُوَلِّه و حیران هستند.

فيك يا أعجوبة الكون أنت حيرت ذوي اللب

غدا الفكر كليلا و بلبلت العقولا

حتّی پیغمبر خاتم9 هم نسبت به ذات خداوند حیران است. آن وقت خدا برای هر اسمی از اسمائش در این عالم امکان، یک آیت و نشانه بزرگ دارد. یک آیینه سر تا پا نما دارد. آینهها مختلف است. یک آینه کوچک است که رفقای ژیگول امروز ما در جیب کت یا شلوارشان ميگذارند که صبح به صبح نگاه کنند و آن زُلف عنبرینشان را اتریشی نمایند! این همین قدر، زلف این آقا و پیشانی نازنینش و دو طرف صورتش را مينمایاند. امّا دیگر گردن و کمرش را نمينمایاند. آینه دیگری کمی بزرگتر است و پاپیون و فکولش را هم مينمایاند. یک آیینهای است تا سینه و شکم را مينمایاند، مثل آیینههاي داخل طاقچه. یک آیینه قد نما است که از سر تا به پا را مينمایاند.

خدا هم آیینههاي متنوعِ مختلف دارد. یک آیینه سر تا پا نما، نسبت به هر اسمی از اسمائش و هر تجلّی از تجلّیّات نورانیّهاش دارد. آن آیینه سر تا پا نما، آن آیت الله العظمی، آن نشانه بزرگ خدا که مقام الوهیّت حقّ را به ما نمونه ميدهد. حواستان جمع باشد نمونه ميدهد! چرت وپرتهاي عرفان مسلکی را که گاهی آدم را به گمراهی ميکشاند، آنها را نميگویم. آن کسی که از مقام تجلّی الوهیّتش نمونه ميدهد پیامبر ماست. ایشان آیینه الوهیت الله است. پیامبر یک مقام عظیمی دارد.

یک کلمه طبق اصطلاح آقایان علما عرض کنم. آقایان علما! در حکمت مشاء و اشراق هم، این مطلب مُبرهن شده است. خدا، «فوق ما لایتناهی» است، نه این که خدا لایتناهی باشد. خدا از لایتناهی (یعنی بیپایان بودن) بالاتر است. بالاتری خدا از بیتناهی و بیپایان بودن، بالاتر و بیپایان است. فوق ما لایتناهی است و فوقیّتش هم بما لایتناهی است، عِدّتاً، شدّتاً و مُدّتاً. ميدانید یعنی چه؟ یعنی «لایتناهی در طرف ابد»، مصنوع خداست. یعنی «بیپایانی در طرف ابد»، مخلوق خداست. خدا، فوق بیپایانی ابدی است و فوقیّتش هم بیپایان است. آن وجود بیپایانی که

خدا فوق اوست بما لایتناهی، وجود مسعود اعلی‌حضرت عقل کل، ختم رسل، اول الوجود، مبدأ الوجود و غایة الوجود و الشهود، حضرت خاتم الانبیاء، ابوالقاسم محمد9 است.

پیامبر9 در طرف ابد، لایتناهی است، نه ازل. چون لایتناهیِ ازلی، با مفعولیّت و با مخلوقیّت سازش ندارد. ارسطو هم مي‌گوید. یک کلمه حرف را ارسطو خوب فهمیده و گفته است و من هم تقدیرش مي‌کنم. ارسطو مي‌گوید: «فَعَلَ» با ازلیّت منافات دارد. فعل، ازلی نمي‌شود. آن هم که حضرات فلاسفه فرموده‌اند، محلّ تأمّل است. بحث آن هم در مدرسه و با طلبه‌ها است. فَعَلَ با ازلیّت منافات دارد. لذا آن کسي که ازلیّت دارد، فقط خداست. آن وقت به بقاء ابدی خدا، وجه الله باقی است، به بقائش و نه به ابقائش. «وجه الله» عبارت است از پیغمبر9 و اشعه پیغمبر که سیزده نور ولایت و عصمت سیزده معصوم دیگر است. پس پیغمبر9 غیرمتناهی در طرف ابد است. وقتی که غیرمتناهی در طرف ابد شد، هر متناهی در مقابل غیرمتناهی، حیران و گیج است. هر محدودی در مقابل نامحدود حیران است. ممکنات همه محدودند و وجه الله، که پیغمبر9 است و اشعه ناشیه از این پیغمبر، غیرمحدود است. لذا نوح، ابراهیم، موسی و عیسی: که اولی‌العزم هستند و سایر انبیاء و رسل، خواه صاحب کتاب باشند و یا نباشند، همه در کُنهِ ذات این پیغمبر حیرانند که او کیست و چیست؟

افسوس که فرصت نیست و الاّ ده شب راجع به پیغمبر9 مخصوصاً در مورد ولادت ایشان، صحبت مي‌کردم. مغزهایتان مي‌ترکد! چون این مطالب، حرف‌هایی است که ما روی بخار معده نمي‌توانیم بگوییم. در فکر و خیال خودمان هم نمي‌توانیم ببافیم. این‌ها را باید از خودشان بشنویم تا بگوییم. خودشان گفته‌اند. ابوالحسن بکری، استاد شهید ثانی رضوان‌الله‌علیهما این حدیث را از چند طریق نقل کرده است. یک طریقش از «وهب‌بن مُنَبّه» یا منیّه (هر دو را گفته‌اند) و از کعب الاحبار و از ابن عباس است. یک سند دیگر هم از امیرالمؤمنین7 نقل مي‌کند. آن قسمت که از امیرالمؤمنین7 نقل مي‌کند، یک کلمه‌اش را اشاره نمایم.

خدا نور پیغمبر9 را خلق کرد. این مطالب مربوط به نور پیغمبر9 است نه بدن. صحبت پیرامون بدن ایشان را فردا شب انشاءالله با یاری خود پیغمبر9 مي‌کنم. همان طور که ما روح و بدن داریم، پیغمبر9 هم روح و بدن دارند. خدا نور پیغمبر9 را از نور عظمت خودش مشتق کرد. از نور عظمت خودش اختراع کرد، نه تکوین. این را علما مي‌فهمند. ابداع نکرد، بلکه اختراع کرد از نور عظمت خودش، نور موفور السرور حضرت خاتم الانبیاء9 را.

آن وقت با خاتم الانبیاء9 تکلّم کرد. تکلّم خدا به لفظ و به دهان و به لب و به صدا و به نای و به این جور چیزها نیست. سخن خدا جور دیگری است. اصلاً جور ندارد. توجه فرمودید؟

آن صدا که اصل هر بانگ و نواست کُرد و ترک و زنگ و تاجیک و عرب

خود ندا او باشد و باقی صداست پهن کرده آن صدا بی‌گوش و لب

تکلّم خدا از این سنخ است. خدا با پیغمبر9 بعد از آن که نور او را، از نور عظمت و بزرگی خودش اختراع کرد، سخن گفت. گفت: «حبیب من! دوست من!» این ساحت محبّت را شاید در این دو سه شب، یک اشاره‌ای بکنم. حقیقت محبّت، بالاترین لقب‌هاست و مهم ترین حقایق است.

خدا فرمود: «حبیب من! ای سیّد رسل من! ای اوّل مخلوقات من! ای آخر رسل من! یَا آخِرَ رُسُلِی!» من تو را آفریدم و تو را صفیّ خودم و برگزیده خودم قرار دادم.

نور پیغمبر9 در مقابل تجلّی عظمت الوهیّت، به سجده افتاد. آن سجده یک حقیقتی است که حالا آن هم را نمي‌توانم بگویم. یعنی در مقام ذات ربوبیت بسیار کوچک شد، حدّ اعلای از پستی را به خود گرفت، حدّ اعلای از خضوع و خشوع را ابراز داد. سرش را که بلند کرد، (سر نورانی، نه این سر جسمانی و نه روی این زمین) آن وقت این نور را برداشتند و پشت دوازده حجاب نوری و پرده نور بردند.

خواهید گفت: «آشیخ؟ پرده و نور! آخر چه طوری این‌ها با هم جمع می‌شود؟ ما نمي‌فهمیم.» برایتان مثال مي‌زنم. فرض کنید الآن یک چراغ هزار شمعی این جا روشن باشد. اگر شما به آن چراغ نگاه کنید، نور آن چراغ چشم تو را عقب مي‌زند و نمي‌گذارد وراء و پشت آن را ببینی. پس در این جا، نور، حجاب است. هر چند نور مایه دیدن است، امّا این جا چون شدّت دارد، مانع از دیدن ماورایش شده است؛ حجاب شده است. این را مي‌گویند: «حجاب نوری». فهمیدید؟

دوجور حجاب داریم. دو جور پرده داریم. دوجور حائل داریم. یک حائل ظلمانی داریم، مانند این دیوار و این پرده. این‌ها حجب ظلمانی است. خودش تاریک است و از دیدن پشتش مانع مي‌شود. یک حجاب نورانی داریم. حجاب نوری مثل چیست؟ مثل خود آفتاب. چشمت را به آفتاب بدوز، دیگر ماورای آفتاب را نمي‌بینی. مثل یک چراغ نورافشان. این نورافکن‌ها را دیده‌اید؟ چراغ نورافکن، چنان قوی است که نورش که به چشم مي‌زند، نمي‌گذارد چشم، ماورا و پشت آن را ببیند. این را مي‌گویند: حجاب نورانی.

نور پیغمبر9 که منشعب و مخترع از نور عظمت است، پشت دوازده حجاب نورانی بُرده شد. من اینجا، بیانات زیادی دارم. در حجاب اوّل، پیغمبر9 دوازده هزار سال ربوبی محتجب بود. این سال‌هاي ما که سال نیست! این سال‌هاي ما که تا چشم به هم مي‌زنیم تمام است. این سال‌هاي ما، صدتایش به یک غاز نمي‌ارزد. عمر یک نفر پیرمرد است.

سه جور سال داریم. «سال زمانی» داریم و «سال دهری» داریم و «سال سرمدی» داریم. هر یک لحظه از سال دهر، برابر تمام عمر دنیاست. هر یک لحظه از سال سرمد، برابر تمام عمر دهر است. آن وقت پیغمبر9 دوازده هزار سال ربوبی، در پشت آن حجاب نورانی، محتجب بود.

این‌ها خیلی بیان دارد و به خود پیغمبر9 قسم، مي‌ترسم بعضی از آن‌ها را بگویم. اگر تنها علمای اعلام و بزرگان روحانیّت مي‌بودند، يك قدری پرده را بالا مي‌زدم، امّا مجلس اقتضا نمي‌کند. عین روایت را همین طور مي‌خوانم.

«پشت حجاب نوری، پیغمبر9 را نگه داشتن» یعنی چه؟ معنای عجیبی دارد. دوازده هزار سال در پشت آن حجاب، تسبیح خدای متعال مي‌کرد؛ بندگی خدا مي‌کرد. از آن اوّل خلقتش تا پایان عمرش، تا الآن در آن نشئات، همه‌اش بندگی و کوچکی است. هیچ جا صحبت خدایی نیست. حواستان جمع باشد! هیچ جا! یک کلمه، نه از خودش، نه در این عالم و نه در عوالم بالا، صحبت خدایی نیست. همه‌اش بندگی است. تسبیح کرد، تقدیس کرد، کوچکی و خضوع کرد به دربار حقّ متعال. ایشان را از آن جا بیرون آوردند و پشت حجاب دوم بردند. یازده هزار سال، او را پشت حجاب نوری دوم نگه داشتند. از آن جا نور پیغمبر9 را و نه بدنش را در آوردند و پشت حجاب سوم بردند. حجاب اوّل، حجاب قدرت و بعد حجاب عظمت و بعد حجاب عزت و بعد حجاب کبریا و حجاب سعادت. اسماء حجب در روایت ذکر شده است. روایت را علامه مجلسی1 در جلد ششم بحارالأنوار نقل کرده است. هر که بخواهد مفصّل نگاه کند، به آن جا رجوع کند. همین طور دائماً حجاب‌ها، هر چه پایین‌تر مي‌آمد، سال ربوبی آن کمتر می‌شد. تا این که پشت حجاب دوازدهم، ایشان را هزار سال نگه داشتند. آن وقت او را بیرون آوردند. یک تلألؤی این پیغمبر9 پیدا کرده است، تلألؤ عجیب و غریب. هیچ کس هم وجود ندارد، جز خدای متعال. هیچ کس وجود ندارد.

اوّل من بگویم: روح من، جان من، فدای خاک زیر سم اسب قنبر علی7 و بعد از پیامبر اسلام9 در ممکنات، بهتر از علی7 نداریم. چند دقیقه‌ای یک شبی انشاءالله، مجلس را علوی خواهیم کرد. راجع

به امیرالمؤمنین7 هم صحبت خواهیم نمود، ولی درویش‌بازی نباید کرد. حتّی علی7 هم نبود. فهمیدید؟ حتّی علی7 هم نبود.

پیغمبر9 بود و پیغمبر9 بود. احد بود و احمد9 بود. حبیب بود و محبوب بود. خدا بود و بنده یکتایش، خاتم الأنبیاء9.

هفتاد و هشت هزار سال ربوبی، او را به بندگی خدا در عوالم نورانی، پشت حجب نورانی گذاشتند. او را از این جا که در آوردند، در دریاهای نور انداختند. در بیست دریای نور، نور این پیغمبر9 را غوطه‌ور کردند. اسامی دریاها را هم در روایت ذکر کرده‌اند. او را در بیست دریای نور غوطه‌ور کردند. این حوت بحر لاهوت، این ماهی اقیانوس احدیت، این ماهی طمطام احدیت [2] در بحار واحدیّت سیر می‌کند.

چندین هزار سال او را در این دریاها سیر دادند. نمی‌دانید او چقدر متلألأ مي‌شود. دائماً بندگی مي‌کند و پیوسته متلألأ مي‌شود. آن وقت نور پیغمبر9 را از آن جا که در آوردند، از این نور، یک نوری منشعب شد که دو قسمتش کردند. حق متعال یک قسمت را به نظر هیبت نگاه کرد و آن، «آب» شد. امّا نه این آب! این منجلاب است! این‌ها آب نیست. آن آبی که بهشت از اوست. آن آبی که ملائکه از او هستند. آن آب، اَوَّلُ مَا خَلْقَی است که عالم اجرام از او پیدا شده است. اجرام و اجسام هم منحصر به ما نیست! ملائکه هم جسمند. حکما نفهمیده‌اند. دلیل ندارد که آن‌ها فهمیده باشند. فهم دلیل مي‌خواهد، نافهمی که دلیل نمي‌خواهد! ملائکه هم جسمند. عرش هم جسم است. کرسی هم جسم است. لوح هم جسم است. امّا از این لوح‌هایی که شما موقع قرائت قرآن، قرآن را بالایش مي‌گذارید، از این‌ها نیست! سنخ این‌ها نیست. قلم هم جسم است. امّا سنخ این قلم‌ها که در دست می‌گیرید و مي‌نویسید نیست.

قلم، مَلَکی از ملائکه است. لوح، مَلَکی از ملائکه است. کرسی، مَلَکی از ملائکه است. حالا آن هم يك مبحث عظیمي است. خدای متعال تمام این‌ها را از آن «آب» خلق کرده است. بعد خدای متعال یک قسمت از نور پیغمبر9 را جوهره‌ای کرد، خیلی نورانی. آن وقت از آن جوهره، اشیاء عظیمه‌اي را خلق کرد.

این از ذهنم رفت که به عرض مبارکتان برسانم. پیامبر را از دریاها که بیرون آوردند، از مقام رب الارباب خطاب شد: «حبیبی یا محمد!» چنین خطاب و اوصافی برای پیغمبر9 رخ داد. پیغمبر9 به سجده افتاد، به سجده همان عالم نورانیّت. در آن جا پیغمبر9 عرق کرد. از لطف کثیر خدا و

کوچکی خودش عرق شرمندگی کرد. این‌ها نکته دارد که من مي‌گویم. امثال ایشان را «بنده» مي‌گویند. این‌ها را «عبد کامل» مي‌گویند. این‌ها را موجوديّت‌هاي بزرگ عالم مي‌گویند. بزرگی خود را به بندگی و کوچکی مي‌داند. هیچ وقت خودش را بزرگ نمي‌کند. پیغمبر9 از شرمندگی و از کوچکی خودش و از عظمت خدا و از الطاف عمیم حق تعالی، عرق کرد.

صد و بیست و چهار هزار به استثنای یکی، یعنی 123999 قطره نورانی از این پیغمبر9 در مقام نورانیت مترشّح شد و از هر قطره‌ای یک پیغمبری خلق شد، نه بدن پیغمبران بلکه ارواح پیغمبران. در آن جا که پیغمبران از نور این پیغمبر9 خلق شدند، خطاب مستطاب رسید: «من أنا؟» من چه کسی هستم؟ همه انبیاء ساکت بودند. یعنی همه در آن مقام قدرت جواب را ندارند. پیغمبر9 به اذن خودِ خدای متعال عرض کرد:

«أَنْتَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ رَبُّ الْأَرْبَابِ وَ مَلِكُ الْمُلُوكِ.» [3]

تو خدايي. به جز تو خدایی نیست؛ تویی مالکِ مُلک. پیامبر این کلمات را گفت، بعد انبیاء همه شروع کردند به طواف کردن دور این پیغمبر9 مثل حاجی‌ها.

خدایا به حقّ این پیغمبر9، امشب و فردا شب، دعاهايي که مي‌کنیم، مستجاب بفرما. خدایا به حق این پیغمبر9، همه جمعیت ما، هر چه هستند، به کعبه مشرّف بفرما. همه این جمعیّت را با پول خودشان، نه نیابت -چون لذت دارد که آدم خودش مستطیع باشد- با پول خودشان همه این‌ها به مکّه مشرّف بفرما.

همان طور که حاجیان دور خانه مي‌چرخند، انبیاء و انوار انبیاء، بنا کردند دور پیغمبر9 طواف کردن. عالم انوار است و هنوز جسم نیست، عالم ارواح نورانی است.

حالا فهمیدید محور کیست و کجاست؟ فهمیدید کانون وجود در عالم امکان کیست؟ حالا فهمیدید که انبیاء، کنگره این بنا هستند. حالا فهمیدید انبیاء، اوراق و برگ‌هاي این شجره هستند. آن جا پیغمبر9 شروع کرد به بندگی خدا؛ انبیاء هم یاد گرفتند و آن‌ها هم بندگی کردند. (هذا نَذيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی) [4] . آیه این را مي‌خواهد بگوید. بروید روایات را نگاه کنید.

آقایان و بزرگان! روایت داریم: «أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی بَعَثَ رَسُولَ اللهِ 9 وَ هُوَ رُوحٌ إِلَی الْأَنْبِيَاءِ.» [5]

در آن عالم نورانیّت و روحانیّت که هنوز نه عرشی هست و نه کرسی، در آن عالم روحانیت که به سنوات ربوبی، 424000 سال پیش از آفرینش عالم اجسام است، در آن جا، خدا این پیغمبر9 را

پیغمبر انبیاء کرده است. او شروع کرد به بندگی خدا: «لااله الا الله؛ لا اله الا انت» انبیاء هم این را مي‌گفتند. یک تسبیحات خاص دیگری هم است که در روایات ذکر شده است. انبیاء هم بنا کردند تسبیح کردن. روایت «فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ» [6] ، مربوط به بعد است. در این جا چنین است: «فسبّحت الأنبياء.»

(هذا نَذيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی) این رتبه اوّلِ بعثت این پیغمبر9 است. این رتبه اوّل وساطت این پیغمبر9 است نسبت به انواری که از نور خودش منشعب شده‌اند؛ و آن‌ها را به سوی بندگی خدا هدایت مي‌کند.

اختران پرتو مشکات دل انور ما

دل ما مُظهرکلّ، کلّ همگی مَظهر ما

برِ ما پیر خِرَد، طفل دبیرستانست

شعر، سروده حاج ملاهادی سبزواری است. یک قدری حاجی این‌جا خودش را بالا برده است! یعنی در شعرش اشتباه کرده است. باید بگوید طفل دبستان است. باید بگوید طفل کلاس شروع است. باید بگوید طفل شیرخواره است. «پیر خرد» به قول مشائیین «عقل اوّل» است و به قول اشراقیین «انوار قاهره» است.

برِ ما پیر خِرَد، طفل دبیرستانست

فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما

نه همین اهل زمین را همه باب اللهیم

اهل زمین چه کسي هستند؟ این کشورها چه کسي هستند؟ این‌ها چه چیز است؟ این‌ها مگس‌های سر سفره‌اند! مهمان‌ها کس دیگر هستند.

نه همین اهل‌زمین را همه باب‌اللهیم

نُه فلک، در دورانند به دور سر ما

بازی بازوی نَصْریم نه چون نسر به چرخ

ما مثل کرکس‌هاي این آسمان نیستیم. ما شهبازهاي طائر قدس ربوبی هستیم.

بازی بازوی نَصْریم نه‌چون نسربه‌چرخ

دوجهان بیضه‌وفرخی‌است به‌زیر پرما

دنیا تخم است و آخرت جوجه است. «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» [7] لذا بیضه و فرخ گفته است.

رتبه اوّل امت این پیغمبر9، انبیاء هستند در عالم انوار.

یک نکته خدمت علما عرض کنم. در سوره مبارکه واقعه، آمده است:

(وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً . فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ. وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ . وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ . أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ . في جَنَّاتِ النَّعيمِ) [8]

دو روایت این جا داریم و هر دو روایت هم صحیح است. بروید سندهایش را نگاه کنید؛ در تفاسیر نوشته‌اند. علامه مجلسی رضوان‌الله‌علیه در «بحارالأنوار» روایت را نوشته است.

خدایا! در این شب جمعه، انوار غیرمتناهی خودت را به روح مطهر علامه مجلسی و جمیع محدّثین گذشته ما، از زمان صادقین8 و باقرین8 تا به الآن عطا بفرما. ارواح آن‌ها را غرق در انوار رحمت خودت بفرما. جمیع فقهای ما را از زمان صادقین8 و باقرین8 تا الآن که در گذشته‌اند، همه آن‌ها را غریق انوار خودت بفرما.

دو روایت این جا داریم. یک روایت داریم که حضرت پیغمبر9 یا یکی از ائمّه: مي‌فرمایند: مراد از سابقون در این آیه، انبیاء هستند و مراد از اصحاب میمنه، مؤمنین هستند و مراد از اصحاب مشئمه، غیرمؤمنین هستند. یک روایت دیگر از پیغمبر9 نقل شده است که مي‌فرمایند: هر سه دسته، امّت من هستند.

این دو تا روایت را باهم جمع کنید. «الجَمعُ مَهْما أَمْكَنُ، أَوْلی مِنَ الطَرحِ.» حدّ وسط مکرّر را بینداز. اکبر و اصغر را با هم ازدواج بده، ببین نتیجه چه می‌شود. آن روایت مي‌گوید: سابقون، انبیاء هستند و این روایت مي‌گوید: سابقون، امّت من هستند. یعنی: انبیاء امّت من هستند. طبقه اوّل امّت پیغمبر ما9، انبیاء هستند، یعني آدم7، نوح7، ابراهیم7 و امثال آن‌ها، امت او هستند.

یک کلمه، سریع می‌گویم و رد می‌شوم. اگر قاعده «الواحدُ لايَصْدُرُ عَنْهُ اِلا الواحِد» درست است، این «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» در تمام شؤون باید جاري باشد. خدای واحد، نبی واحد دارد. بقیه، «انبیاءُ النبی» هستند. اهل علم فهمیدند من چه گفتم. اگر آن درست است، در تمام تجلّیات حق است. در تمام افاضات حق است. حقّ واحد، نبیّ واحد دارد. خدای احد، نبیّ احمد دارد. توجه کردید یا نه!؟ آن وقت بقیه، «انبیاء النبی» هستند.

اين كلماتي كه مي خوانم، به خط حضرت عسكری7 ديده شده است:

«قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النُّبُوَّةِ وَ الْوِلَايَةِ، وَ نُورُنَا سَبْعُ طَبَقَاتٍ أَعْلَامُ الْفَتْوَى بِالْهِدَايَةِ، فَنَحْنُ لُيُوثُ الْوَغَى وَ غُيُوثُ النَّدَى وَ طَعَّانُ الْعِدَى، وَ فِينَا السَّيْفُ وَ الْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ، وَ لِوَاءُ الْحَمْد وَ الْحَوْضُ فِي الْآجِلِ، وَ أَسْبَاطُنَا حُلَفَاءُ الدِّينِ وَ خُلَفَاءُ النَّبِيِّينَ وَ مَصَابِيحُ الْأُمَمِ وَ مَفَاتِيحُ الْكَرَمِ.»

آن وقت چنين مي‌فرمايد، غرض اين كلمه است كه براي شما معنا مي‌كنم: «وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِي جِنَانِ الصَّاقُورَةِ، ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ» [9]

آقايان! «صاقوره» با صاد و قاف است و نه با غين. «صاقوره» اسم آسمان چهارم است. اين را يك قدری شرح مي‌دهم. اين بزرگوار و البته سيزده تا معصوم ديگر از همين نورند و اشعه و شعله‌هاي همين نور، هستند. اين‌ها در هر جايی يك باغی دارند. سلاطين عالم امكان هستند. در هر قطری از اقطار، برای خودشان باغ و تفريحگاه دارند. چه طور شد اين پادشاهان ظاهريه وقتی كه قدرتی و ثروتی پيدا مي‌كنند، در اين گوشه مملكت، باغ و ملک و املاک برای تفريحشان درست مي‌كنند، در آن گوشه ييلاق درست مي‌كنند، قشلاق درست مي‌كنند!؟ خدا برای اين‌ها هم همين كار را كرده است. در تمام اقطار عوالم وجود، اين‌ها باغ‌ها دارند، مساكن دارند. يكی از باغ هايشان در آسمان چهارم است. آسمان چهارم را هم آن طوری كه حكمای قديم مي‌گفتند، نيست.

حكما كه معصوم نيستند. در هزار حرفشان، نهصد و نود و نه تايش خَبط است. به خدا قسم است! يكی از خبطهايشان، همين خبط فَلَكی و هَيَوی آن‌ها بود. اين عالم را مثل پوست پياز مي‌دانستند. هيئت بطلميوس و ابرخوس. آن وقت بر اساس همين هيئت، ملاصدرا هم حرف‌ها گفته است. برويد سفر سوم اسفار را نگاه كنيد. ابوعلی سينا هم بر همين اساس حرف‌ها گفته است. روی اين پايه‌هاي سست، آن‌ها بنا گذاشته‌اند. می‌گوييد: نه! برويد «شفا»ی ابوعلی سينا را نگاه كنيد و فن طبيعی اسفار را نگاه كنيد. روی همين پايه‌هاي بطلميوسی و ابرخوسی، آن‌ها خانه چيده‌اند و خانه‌هايشان بر باد است، چون پايه‌هايش پف است. گفتند: عالم مثل يک پيازی مي‌ماند. پياز، پوسته‌هايش روی همديگر است. مغز پياز، اين كره زمين است. سه ربع اين كُره در آب رفته است و آب آمده سه ربع‌اش را گرفته است. يك كمي هم، زمين از زير آب بيرون آمده است. پوست دوم هواست كه دور اين آب و زمين را گرفته است. سطح مقعّر هر يک، با سطح محدّب ديگری مماس است. يک بحث‌هاي قلبمه كرده‌اند! پوست سوم آتش است. دور هوا را چندين فرسخ آتش گرفته است كه هيچ كس نمي‌تواند از آن جا عبور كند. بر اساس همين مطلب مي‌گفتند: معراج جسمانی پيغمبر9 غلط

است. به جهت این که پیغمبر9 روی کره آتش که برسد، به کلی مي‌سوزد! آپولو رفت و گفت: معذرت مي‌خواهم! بروید پشت گردنتان را بخارانید! این مزخرفات چه چیزی است! این‌ها حرف‌هایی است که همین بزرگان، مانند ملاصدراها و بوعلی سیناها، همه را قبول کرده‌اند و روی این پایه‌ها، بنا نهاده‌اند. پوست چهارم چیست؟ پوست چهارم، پوست فلک قمر است. فلک قمر چه چیز است؟ گفتند: یک جسم کلفتی است، که چندین هزار فرسخ کلفتی آن است. آن جسم، رنگ ندارد، لذا به چشم نمي‌آید. آن جسم، صاحب طبیعت خامسه است و از این چهار طبع مخالف سرکش، خارج است. لهذا در آن، خرق و التیام راه پیدا نمی‌کند، چون بسیط است. این ماه هم مثل یک میخ، کوبیده بر آن جسم است. حاج ملاهادي در منظومه‌اش، کلفتی این فلک را معین کرده است که چند فرسخ کلفتی این جسم است! ماه هم مثل میخ در این کوبیده شده است. پوست پنجم، پوست فلک عطارد است. پوست ششم، فلک زهره است. پوست هفتم، فلک شمس است. و همین طور رفته‌اند! قمر، و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و پوست بعدش فلک البروج است و پوست بعدش فلک الافلاک است که غیرکوکب است. از این مطالب بي‌پایه! علم امروز آمد، چنان سوراخ کرد که فاتحه خواند به این حرف‌ها! چنان این حرف‌ها را جارو کرده است! نه آبکشی هست، نه یک جسم کلفتی است، نه صاحب طبیعت خامسه‌ای هست! همه چرت و پرت است. این حرف‌ها را چه کسی گفته است؟ این‌ها را کساني گفته‌اند که دهان‌ها پر مي‌شود از بردن اسمشان! همان افلاطون‌ها و همان ارسطوها و ملاصدرها و بوعلی سیناها و... خیلی دهانتان را پر نکنید. به خدا اگر خواسته باشم، بدتر از این رسوایشان مي‌کنم. الهیات‌شان هم بدتر از طبیعیات‌شان است. فقط در ریاضیات مطالب خیلی ناقصی دارند که آن هم مال یونانِ اروپاست. دنیای امروز ریاضیات را خیلی کامل کرده است.

به هرجهت این حرف‌ها همه‌اش شر و ور است. الحمدلله که نمردیم و دیدیم که پوچ بودن و بی‌پایه بودن بسیاری از حرف‌هاي فلاسفه آشکار شد. کالشمس فی رائعة النهار.

آسمان چهارم پس چیست؟ یک آسمانش را من اشاره مي‌کنم، بقیه‌اش پیشکشتان. نمی‌گویم؛ نه این که ندانم!

اهل علم! طبیعیات اهل بیت: را اگر بدانید، خدا شاهد است از شدّت نشاط و انبساط خودتان بهشت مي‌شوید. این مطالب را اهل البیت: گفته‌اند. همه چیز را فرموده‌اند.

آسمان اوّل چیست؟ هر ستاره‌ای که مي‌بينيد، تمام ستاره‌ها، حتّی این کهکشان که مثل یک لگّه ابری است و هر يك پشت ناخنش، میلیون‌ها منظومه شمسی است، همه، آسمان اوّل است. ما که روی زمین هستیم، جزو یکی از آن منظومه‌هاي شمسی کوچکش هستیم. این زمین ما، بچه کوچک خورشید است. خورشید، نُه تا بچه دارد. یکی از بچه هایش این زمین ماست. هر چند این بچه کوچولویی است امّا محيط همين بچه كوچك، بیش از 6666 فرسخ است. خیلی چاق است! 6666 فرسخ، شال دور کمر این است. این تازه يك بچه كوچك است. فاصله بين اين زمين و اين آفتاب هم، بسیار زیاد است. این مادر به همراه این بچه‌هایش، یک منظومه شمسی هستند. فهمیدید؟ میلیاردها منظومه شمسی وجود دارد که به دلیل فاصله بسیار زیاد از ما، آن‌ها را به شكل يك لكه ابر سفيد مي‌بينيم. هرچند در مهتاب شب، خوب دیده نمي‌شود ولی در شب‌های تاریک، خوب دیده مي‌شود. به آن لکه سفید مي‌گويند: «کهکشان.» این‌ها، تمامِ ستاره‌هايي است ديده مي‌شود. تمام این‌ها، آسمان اوّل است.

یک کلمه دیگر بگویم. «بی‌پایان» که انسان را حیران مي‌کند، همین است! نور حرکت مي‌کند. نور آفتاب، نور مهتاب، این‌ها حرکت مي‌كنند. ثانیه مي‌دانید چیست؟ این ساعت‌هایی که لنگر دارد را دیده‌اید؟ لنگرش به چپ و راست مي‌رود. هر یک تکانی که مي‌خورد، یک ثانیه است. نور در هر ثانیه، پنجاه هزار فرسخ که معادل سیصد هزار کیلومتر است حرکت مي‌کند. لنگر ساعت که تکان مي‌خورد، نور آفتاب پنجاه هزار فرسخ حرکت کرده است. دو تا تکان که مي‌خورد، آن نور، صد هزار فرسخ حرکت کرده است. سرعت حرکت نور را فهمیدید؟ نور بعضي از ستاره‌ها که از آن جدا مي‌شود، بعد از یک میلیون سال، آن نور به ما مي‌رسد. آدم، گیج می‌شود! ببين چه مسافتی است. تازه همه این‌ها آسمان اوّل است!

این عالم آن قدر بزرگ است. در هر صُنعی از صنايع خدا که غور کنید و دقت کنید، عقلتان عقب مي‌زند. عقلتان بر مي‌گردد. آن وقت خدا را مي‌خواهید درک کنید؟ و آن خدای آفریننده این‌ها در جبّه تو آمده است! این چه جبّه گُشادی است! به حرف‌های خودمان برگردم.

چهارده معصوم: در صاقوره، که اسم آسمان چهارم است، یک باغی دارند. این باغ میوه‌هایی دارد. از آن میوه‌های نوبرش که خوب هنوز رسيده نيست. میوه باکوره، یعني تازه‌رس، نورس و نوبر که هنوز خوب نرسیده است. پس میوه نورسیده باکوره، کال‌تر است. [10]

حضرت عسكري7 می‌فرماید: روح القدس که به این مقام عظمت رسیده است و روح القدس شده است و رابط بین حق و انبیاء شده است و رسالت‌بر خدا شده است و به قول قدیمی‌ها، چاپار خدا شده است، مي‌دانید که چرا اینچنین شده است؟ چون یک دانه از میوه‌هاي نورس باغ آسمان چهارم ما را خورده است! حالا ببینید آن کسی که میوه‌هاي رسیده را خورده باشد، آن هم از باغ‌هاي بالاترِ وسیعتر، چه خواهد شد؟ به خدا و به خود پیغمبر9 قسم، مي‌ترسم! دهانم را مي‌بندم. و الاّ این جا یک چیزی مي‌گفتم که هم در فکر شما ولوله بیفتد و هم قدر خودتان را بدانید.

خدایا! به حق پیغمبر9، دست توسّل و تمسّک و تشبُّث این جمع را از دامان این پیغمبر9 کوتاه نگردان. سایه این پیغمبر9 را بر سر همه مستدام بدار.

شهباز فضای لامکانی

این فضا، فضای امکنه و ازمنه است. در لامکان و لازمان، فضاهای نوری است. این پیغمبر9، شاهباز آن جاست.

شهباز فضای لامکانی

غوّاص جواهر معانی

محجوبِ گشای عالم غیب

دعای احتجاب را امشب بخوانید. آقایان! از این دعاها غفلت نکنید. این دعاها، گنجینه‌هایی است پر از معارف و رموز معارف. دعای احتجاب را بخوانید. این شعری که من الآن خواندم، بو می‌برید که یکي از جملاتش چه مي‌خواهد بگوید. من دیگر نمي‌گویم.

محجوبِ گشای عالم غیب گنجینه کیمیای عالم ذیل کرمش ز فتنه‌ها دور بر کنگره‌ای کشیده ستراک

گنجور خزانه‌هاي لا ریب پیش از همه، پیشوای آدم خاک قدمش به دیده‌ها نور کانجا نرسد کمند ادراک

مگر عقل به این پیغمبر9 مي‌رسد که او چیست؟ او مَظهرِ الله است. فهمیدید مظهریّت چیست؟ این مطالب بي پایه‌اي که مي‌گویند نیست. همین پیغمبر9 با این مقام، پیش خدا صفر است. همین پیغمبری که یک سر سوزن، یک نمي از یمّ مقامش را نگفته‌ام، پیش خدا هیچ است، هیچ! صفر است. نه این که او خداست، بلکه او گدای خداست. او بنده خداست. او نسبتش به خدا، نسبت صفر است به رقم، و نسبت مابین وجود و عدم. این کمالاتي که دارد با یک لطفی از خدا دارد. این

مقاماتی که به او رسیده، بر اثر عبودیت‌هاي عوالم نورانی و در پشت حجب انوار و بحار انوار برای او حاصل شده است.

خدایا به حق این پیغمبر9، همه مارا عارف به پیغمبر9 بفرما.

اللَّهُمَ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ ... [11]

آن وقت که انبیاء شروع کردند به طواف کردن حول او، آن جا یک جوهره‌ای از یک قسمت نور پیغمبر9 آفریده شد. طرز آفریدن را هم روایات گفته‌اند که چه طور بوده است. شاید شب سوم یک اشاره‌ای بکنم. در آن وقت، عرش خلق شد. کرسی خلق شد. لوح خلق شد. قلم خلق شد. سماوات خلق شد. ملائکه خلق شدند. زمین‌ها خلق شدند. موجودات دیگر، آن هم به ترتیب الاشرف فالاشرف. بعد، هر اخسّی، مالک مي‌شد به تملیک خدا از وجود آن موجودي که اشرف است. اهل علم فهمیدند من چه گفتم.

آن وقت به قلم گفتند: «اُكْتُبْ.» این خطاب به قلم که شد، قلم مست شد. در روایت دارد از مستی و نشاط، هزار سال افتاد. فهمیدید نشئه و حال چیست؟ این است! به نشئه و حال آمد. قلم مست شد که خدا به او خطاب کرده است، خدا به او عنایت کرده است. وقتی که از مستی به خود آمد، قلم گفت: «چه بنویسم؟» خطاب شد که بنویس: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» [12]

همگی بگویید. خدایا! به حق این جمله، دهان همه این مردم را به وقت مردن، به گفتن این جمله گویا بفرما. «لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» نورانیّت دارد. این ذکری است که همه موجودات مي‌گویند.

درجهان‌همه‌ذرّات،نورغیب‌رامشکات

غیرْ نفی و حقْ اثبات، لا إله الا الله

عجب ذکری است. مردم! به خود این جمله قسم، خدا به شما نظر لطف دارد. به خود همین شهادت قسم، امام زمان7 به شما نظر لطف دارد. همین که شب جمعه است و خانه، خانه خدا. همه با یک حالی، «لا اله الا الله» بگویید. انشاء الله امید است که خدا با همین عقیده و با تکلّم و تلفظ به همین جمله، ما را از این دنیا ببرد.

(يُسَبِّحُ للهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ) [13] آن چه در آسمان و زمین است تسبیح خدا را مي‌کند.

از یسبِّحُ لله، جان هر که شد آزاد

او شنیده از حرا، لا إله الا الله

فضا معطر شد. فضا نورانی است.

ماهیان دریایی، آهوان صحرائی رو ببین تو از هرسو، جلوه جلال او

جمله را گویایی، لا إله الا الله لا إله إلا هو، لا إله الا الله

خدا! این چندهزار جمعیت مرد و زن با یک عشقی گفتند: «لا إله الا الله» اعتراف کردند که: بنده توییم. برده توییم. مخلوق توییم. مرزوق توییم. همه مي‌گویند: خدا! گنهکاریم. تبه‌روزگاریم. سیه‌کرداریم. ای آقا! ای آقای آقایان! یا سید السادات! دعای جوشن کبیر را امشب بخوانید. دعای کمیل را بخوانید. دعای مشلول را بخوانید. یکی از اسم‌هاي خدا، «سید السادات» است. ای آقای آقایان! در این شب جمعه، یک مشت گدا در خانه‌ات آمده‌ایم.

من یک کلمه بگویم. خدایا ! منِ لئیم، منِ پست، منِ ناقابلِ هیچ ندار، اگر ده نفر از این جمعیت بیایند در خانه من بنشینند و بگویند: «آشیخ! فلان چیز را از تو مي‌خواهیم» حتي اگر به فروش عبایم هم که باشد، به فروش قبایم هم که باشد، نمي‌گذارم دست خالی از خانه‌ام بیرون بروند.

ای خدای کریم! یا اکرم الاکرمین! یا ارحم الراحمین! یا کاشف کَرب المکروبین! یا ملجأ الهاربین! یا مجیب دعوة المضطرین! همه ما حاجت داریم. همه ما درخواست داریم. گداییم. در خانه خدا آمده‌ایم.

خدایا! به حرمت بنده بزرگوارت پیغمبر9 امشب همه ما را با حاجات روا شده از درب خانه‌ات روانه بفرما.

مناجات امام حسین7 به یادم آمد. تا اسم حسین‌بن علی7 نیاید، مجلس قوّت پیدا نمي‌کند. تا حسین‌بن علی7 جلوي ما نیفتد، راه در خانه خدا به روی ما باز نمي‌شود. یادم آمد از مناجات امام حسین7 سر قبر مادربزرگش حضرت خدیجه3، که با خدا چنین مناجات مي‌کرد:

يَا ذَاالْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمَدِي طُوبَى لِمَنْ كَانَ خَادِماً أَرِقاً

طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاهُ يَشْكُو إِلَى ذِي‌الْجَلالِ بَلْوَاهُ

می‌گفت: خدا! خوشا به حال آن بنده‌ای که تو را آقای خودش بداند. تو آقای او باشی. خوشا به حال آن بنده‌ای که درد دلش را به تو بگوید، حاجتش را به تو عرضه بدارد. درخواست شفای دردهایش را به تو بگوید.

ای نوکران امام حسین! شما امشب، شکایت‌ها و گلایه‌ها و درد دل‌هایتان را به خدا بگویید. دیگر از همین جا مي‌خواهم روضه بخوانم.

يك وقت از عالم غيب، صدايی بلند شد:

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَنْتَ فِي كَنَفِي صَوْتَكَ تَشْتَاقُهُ مَلائِكَتِي

وَ كُلَّ مَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَاهُ فَحَسْبُكَ‌الصَّوْتُ قَدْسَمِعْنَاهُ [14]

«بله! حسين جان! هرچه گفتی. شنيديم. حسينِ ما! صدايت را بلند كن. ملائكه عاشق صدای تو هستند.»

شما مردم هم صدايتان را بلند كنيد.

يك وقت أباعبدالله7 صدايش را بلند كرد. يا أباعبدالله! يك وقت امام حسين7 صدايش را بلند كرد. تمام ملائكه به گريه در آمدند. همه منقلب شدند. بگويیم و شما هم بناليد و برم درب خانه خدا.

همون وقتی كه صدايش بلند شد: وا غربتاه! «أَ مَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللهِ ...» [15]

[1] . النجم: 56

[2] . اهل فن! اهل دل و حال! قاموس طمطام از اين جا سرچشمه مي‌گيرد.

[3] . بحارالأنوار، ج 15، ص 29

[4] . النجم: 56

[5] . علل الشرائع، ج 1، ص 162 / بحارالأنوار، ج 15، ص 14

[6] . بحارالأنوار، ج 24، ص 89

[7] . مجموعه ورام، ج 1، ص 183

[8] . واقعه: 7-12

[9] . بحارالأنوار، ج 26، ص 264-265

[10] . مثلاً توت ده روز دیگر خوردنش خوب است، به شرط آن که بالای آن یک کاسه دوغ بخورید. چربی هم نخورید. دوغ ترش باشد بهتر است. اینها هم یک نسخههاي طبی است که ما مجانی به شما میدهیم.

[11] . الكافي، ج 1، ص 337

[12] . «... وَ قَالَ لَهُ: اكْتُبْ تَوْحِيدِي. فَبَقِيَ الْقَلَمُ أَلْفَ عَامٍ سَكْرَانَ مِنْ كَلَامِ اللهِ تَعَالَى. فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: اكْتُبْ. قَالَ: يَا رَبِّ وَ مَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ...» (بحارالأنوار، ج 15، ص 29)

[13] . جمعه: 1 / تغابن: 1

[14] . بحارالأنوار، ج 44، ص 193

[15] . بحارالأنوار، ج 45، ص 12